

واکسن نمایش سایه بازی

واکسن دارو نیست

بله نیست. واکسن درمان نمی‌کند. تجربه می‌آفریند. واکسن خود بیماری‌ست. میکروب است که می‌کنند در بدن انسان. اما ضعیف شده‌اش را. قبلاً در بدن اسب کرده‌اند مثلاً. زور خودش را زده، تلاشش را کرده، مدافعان بدن اسب او را خسته کرده‌اند. حالا که به بدن انسان آمده، حال مساعدی ندارد. اما میکروب است. بدن انسان می‌جنگد. با دشمن روبه‌رو شده. انواع مبارزه را امتحان می‌کند. در یکی پیروز می‌شود. تجربه می‌کند. یاد می‌گیرد. آن را در حافظه خود حفظ می‌کنند؛ مدافعان بدن انسان.

سرباز است. می‌خواهند تکاور شود. کماندو این‌طور می‌سازند. نمی‌شود در کلاس بنشیند و حرف‌ها را بشنود. تجربیاتی که ما و دیگران کسب کرده‌ایم. او را رها می‌کنند در طبیعت. برای نجات خود از کوه بالا می‌رود. برای رفع تشنگی دنبال چشمه آبی می‌گردد. گرسنه می‌شود و راهی جز ماهیگیری و شکار پرندگان ندارد. زنده می‌ماند، اما دیگر آن آدم گذشته از کوه پایین نمی‌آید. این‌بار او یک کماندو باز می‌گردد. تجربه را خود به دست آورده، آدم دیگری شده. شده متخصص زندگی در شرایط سخت.

نمونه‌ای از سایه بازی

نمایش سایه این‌طور است. این‌هایی که می‌بینیم. پسرکی در سمت راست تصویر. سایه‌اش البته. مردی در چپ. مشخصاً مست است. الکلی‌ست. بطری مشروب در سایه وی دیده می‌شود. وسط خالی‌ست. بالا نوشته: این‌جا جای شماست. چه می‌کنید؟! ما باشیم چه می‌کنیم!؟



آموزشی در کار نیست. این جا متن واقعیت است. صحنه‌ای است که ممکن است یک روز روی بدهد. قرار است یاد بگیریم در آن شرایط چه کنیم. با تجربه. سایه‌هایی که واکسن ما هستند، نه داروی درمان ما. دارو را پس از بیماری می‌دهند. واکسن را قبل. مردم چه می‌کنند؟!



مردها احساس قدرت می‌کنند. سراغ مشت می‌روند. مهاجم را می‌زنند. کودک آزار را. فرد خشن را. با جنگ به سراغ جنگ می‌روند. خشونت مانع خشونت می‌شود. زن‌ها چطور؟

او هم خشونت را برگزیده. قدرت اگر حس می‌کند ندارد، از ابزار بهره برده. تیزی چتری که در دست دارد. او نیز یاد می‌گیرد که با خشونت به جنگ خشونت برود.



اما این همه نیست. ما نمی‌دانیم دیگران چطور عکس‌العمل نشان می‌دهند. ممکن است یکی شیرینی در دست بگیرد و به مهاجم تعارف کند. انسان است دیگر، حالا الکل عقلش را ضعیف کرده، نسبت به مهرورزی شاید دلش بلرزد.

ولی مسأله اصلاً این نیست. ما نمی‌خواهیم راه‌حل را به یادگیرنده آموزش دهیم. او خود تجربه می‌کند. با حضور در نمایش سایه‌ای ما. این واکنش است. واکنش تولید پادتن می‌کند. او راه‌حل را خود می‌سازد. پس هر انسانی، در مواجهه با سایه‌بازی ما خود استاد خویش می‌شود. می‌آموزاند و می‌آموزد. آن‌چه را که خود به خود آموخته است. ما صرفاً ابزار را فراهم کرده‌ایم. محیطی که بتواند فکر کند و تصمیم بگیرد. اما وقتی آموخت، دیگر در زندگی واقعی، وقتی درگیر همین شرایط شد، مشابه آن، نیازی به فکر ندارد، سریع تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. سرعت را بالا می‌برد این آموزش.

واکنش زناشویی

چند موقعیت سایه‌ای پدید می‌آوریم. وضعیت‌هایی مشابه واقعیت. اتفاقاتی که برای همه ما ممکن است بیافتد. این‌که در چنین شرایطی قرار بگیرم؛ در زمانی بد، در مکانی بد، چه می‌کنیم؟!



۱. مرد و زن فحاشی می‌کنند. زن و شوهرند. دعوایشان شده. حالا چه شده که ما ناگهان خبردار می‌شویم. مرد سمت چپ تصویر، زن سمت راست. ما چه می‌کنیم؟! اگر نخواهیم صحنه را ترک کنیم. اگر بخواهیم مفید

باشیم. اگر قصد میانجیگری داشته باشیم. مرد را به عقب هل می‌دهیم؟ زن را؟ حرف می‌زنیم؟ یا ما هم داد و فریاد می‌کنیم؟ هدیه می‌خریم و آرامشان می‌سازیم؟ باید تصمیم بگیریم. وسط صحنه جای ماست.



۲. مرد و زن پشت کرده‌اند. خبر یافته‌ایم که زن و شوهر در قهرند. تکلیف ما چیست؟ ما وسط. دستشان را می‌گیریم و در دست هم می‌گذاریم؟ می‌شود؟ فایده دارد؟ سخن می‌گوییم؟ با کدامشان؟ هر دوشان؟ هر دو را دعوت می‌کنیم به مهمانی؟ جایی که هم را ببینند و رودرواسی داشته باشند که دعوا کنند؟ راه‌حل شما چیست؟ وسط صحنه قرار بگیر و راه‌حل خود را بساز!



۳. زن و شوهر در حال دعوا. این بار ما در وسط صحنه تنها نیستیم. کودکی روی زمین نشسته است. چمباتمه زده؛ زانو در بغل نشستن. اندوهناک. شاید هم گوش‌هایش را گرفته تا نشنود، فحش‌هایی را که خدایان او به هم می‌دهند. پدر و مادر برای فرزند چون خدا می‌مانند. اعتماد کامل دارد. روزی‌دهنده می‌پندارد. خالق خود یعنی. حالا در حکمت آن‌ها شک نمی‌کند؟! در عدالت‌شان شک کرده. از درون متلاشی شده. ما کجا هستیم؟! کنار کودک می‌نشینیم؟ با او حرف می‌زنیم؟ یا او را در آغوش می‌گیریم؟ یا می‌ایستیم و دستمان را به سویش دراز می‌کنیم؟ دستش را بگیریم تا بلند شود. آیا دست ما را خواهد گرفت؟ انسانی که خدایانش به او رحم نکردند، بی‌رحمی خالقان خویش را به عین دیده، دست ما را می‌گیرد؟ به ما اعتماد می‌کند؟ آیا او دیگر تخم مرغ‌هایش را در سبد هیچ انسانی خواهد چید؟ به که اعتماد کند؟ با چه امیدی؟



۴. چقدر دعوا؟ این‌ها همه مخاصمات پس از ازدواج بود. چرا یک سایه‌بازی هم برای پیشش نداشته باشیم؟ پسر سمت راست صحنه. راست تابلو یعنی. زانو زده به نشانه التماس. جعبه کوچکی را گشوده، حلقه ازدواج پیدااست. نگاهش رو به بالا. همه این صحنه را به عنوان نماد «خواستگاری» می‌شناسیم. چرا؟! چون غربی‌ها این‌طور برای ما القا کرده‌اند. رسانه در اختیارشان بوده و هالیوود گند زده به روابط اجتماعی ما. نمادهای مان را ویران کرده و نمادهای خود را جایگزین. چه غلطی می‌شود کرد. آن‌چه شده شده. ما هم روی نماد او اسکی می‌کنیم. دختر اما، سمت چپ تصویر، پشت به پسر. نگاهش به بیرون تابلو. ترجیحاً دست به سینه. کبر و نخوت زنانه را می‌شود در سایه‌اش دید. آن‌قدر تابلو است که سیاه شده‌اش هم پیدااست. مونوکروم هم که باشد، می‌توان استکبار ابلیس را در حضيض پستی این انسان دید. تکرنگ یعنی. وسط خالی‌ست. معلوم است که دوباره جای ماست. پسر قصد ازدواج دارد. دختر اما خانه و ماشین می‌خواهد. حلقه با نگین الماس شاید حرص دنیااست، یا هم‌چشمی دخترخاله. ما چه می‌کنیم؟! نقش ما چیست؟!

بس است دیگر. حالم به هم ریخت. روح انسان را می‌آزارد. حتی تصوّر پستی‌های انسان‌های این‌چنین. بگذار بگذریم. همین چهار سایه‌بازی کافی‌ست. فعلاً و در شرایط فعلی.

تست نقش است. نقش‌پذیری. نمایش است و بازی. این‌ها که سایه‌اند. می‌شود حتی واقعی‌تر کرد. صحنه‌ای تدارک کرد. سن. جای بلندتری نسبت به اطراف. دو بازیگر. مرد و زن. قرار دعوا بگذارند. نمایش بدهند. مردم جمع شوند. مجری بگوید چه کسی حاضر است میاندار میدان باشد. فیلم برداریم بگوئیم شاید بعد پخش کردیم، در گزارش نمایشگاه. مردم شهرت را دوست دارند. جلوی دوربین رفتن را حتی. بازی کنند. دو نفر دعوای نمایشی و مردم بیایند یک به یک. این هم شاید آموزنده باشد. آمار خوبی هم. اگر حساب کنیم که چند نفر با خشونت، چند نفر با محبت. چه الگوهایی را برای حل مخاصمه برمی‌گزینند.

فرهنگ جامعه ما فاسد است. در این زمانه فسادپیشه. نه خودشان رسم انصاف می‌دانند، نه در برابر بی‌انصافی می‌دانند چطور منصف باشند، درست مثل ترامپ!

موفق باشی برادر